



پیغام عشق

قسمت چهارصد و هفتاد و نهم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش چهارم

گر کسی می گفتشان کین سو روید
تا ازین اشجار مُستسعد شوید

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۹

اَشجار: جمعِ شجر؛ درختان
مُستسعد: سعادت جوینده

اگر فرضاً کسی به آن‌ها می گفت: که به این سو، به‌سوی بزرگان بروید، فضا را باز کرده تا سعادت‌مند شوید و از پیغام‌های ایزدی بهره ببرید...

جمله می گفتند کین مسکینِ مَسْت
از قضاءُ اللّٰه دیوانه شده ست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۰

من‌های ذهنی می گفتند: که این بیچاره، انسان فضاگشا مست و خرافاتی شده، عقلش را از دست داده و از قضای خدا دیوانه شده است.

مغزِ این مسکین ز سودایِ دراز
وز ریاضت گشت فاسد چون پیاز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۱

مغز این بیچاره، انسانی که فضای درون را گشوده و جهان را با ارتعاش زندگی آبادان می کند، در اثر کار روی خود و کشیدن درد
هشیارانه مثل پیاز فاسد شده است.

او عجب می‌ماند یا رَبِّ، حالُ چیست
خلق را این پرده و اِضلال چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۲

*اضلال: گمراهی، گمراه کردن
انسان زنده شده به خدا از غفلت و جهالت من‌های ذهنی تعجب می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا، این چه حالتی‌ست که آن‌ها دارند؟ این
حجاب همانیدگی و گمراهی مردم برای چیست؟ چرا من‌ذهنی را ادامه می‌دهند؟

خلقِ گوناگون با صد رأی و عقل
یک قدم آن سو نمی‌آرند نقل

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۲۳

این آدم‌ها با صد نوع اندیشه و عقل، با تمام دانش ذهنی، مهارت در کارهای دنیوی و هم هویت شدن با چیزها، حتی یک قدم به سوی بزرگان و اولیا بر نمی‌دارند؛ زیرا آنها با دید غلط همانیدگی‌های مرکزشان جزییات را می‌بینند و همانیدگی‌ها را زیاد می‌کنند.

بعد از آن گفتش که گندمِ آن کیست؟
گفت: امانت از یتیمِ بی وصی‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۶

یتیمِ بی وصی: یتیمی که قیّم و سرپرست نداشته باشد.
سپس پرنده از صیّاد پرسید که گندم مالِ کیست؟ صیّاد جواب داد: این گندم امانتِ یتیمی‌ست که سرپرستی ندارد.

مالِ ایتام است، امانتِ پیشِ من
زآنکه پندارند ما را مؤتمن

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۷

ایتام: یتیمان
مؤتمن: امین، مورد اعتماد
این گندم (همانیدگی‌ها) مال یتیمان است که چون مرا مورد اعتماد پنداشته‌اند آن را نزد من به امانت گذاشته‌اند.

گفت: من مضطرب و مجروح حال
هست مردار این زمان بر من حلال

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۸

مضطرب: بیچاره، ناچار

پرنده گفت: من بیچاره و پریشان حالم. در این وقت حتی خوردن مُردار نیز بر من حلال است؛ که البته هیچکس آنقدر مضطر و مجروح حال نیست که بخواهد با چیز جدیدی همانیده شود.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۳)

«...فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ...»

...ولی آن کس که مجبور شود به خاطر حفظ جان از آن اشیاء حرام بخورد) در صورتی که علاقه‌مند به خوردن و لذت بردن از چنین چیزهایی نبوده و متجاوز از حد سدّ جوع هم نباشد، گناهی بر او نیست.
(«غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»: نه طالب و راغب آن باشد و نه از حد ضرورت تجاوز کند.)

هین به دستوری ازین گندم خورم

ای امین و پارسا و محترم

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۹

به دستوری: به اذن و اجازه

ای مرد امین و محترم و پارسا بدان که، من با اجازه شما از این گندم می‌خورم.

گفت: مُفتیُّ ضرورت همِ تویی
بی‌ضرورت گر خوری، مجرم شوی

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

مُفتی: فتوا دهنده

صیاد گفت: فتواد هنده خود تو هستی و خودت بهتر می‌دانی که خوردن دانه‌ها برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت بخوری گناهکار می‌شوی؛ هر کسی خودش با فضاگشایی و عدم کردن مرکز تشخیص می‌دهد که دیدهای غلط همانیدگی‌ها برای خودش و دیگران ضرر داشته و سبب می‌شود که دوباره به دام ذهن بیفتد و درد بکشد.

وَرِ ضرورت هست، هم پرهیز به
وَرِ خوری، باری ضَمانِ آن بده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ضَمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن
اگر خوردن دانه‌ها با دید من‌ذهنی ضرورت هم داشته باشد، باید بدانی آن ضرورتی را که ذهن نشان می‌دهد کاملاً غلط است، پس بهتر است از خوردن آنها پرهیز کنی ولی اگر بخوری باید تقاص و کیفرش را پس بدهی که آن گرفتار شدن در درد و تله همانیدگی‌هاست.

مرغِ بس در خود فرو رفت آن زمان
توسنش سر بستد از جذبِ عنان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۲

توسَن: اسب سرکش
عنان: لگام، دهانه اسب
پرَنده در آن لحظه در این اندیشه فرو رفت که دانه‌ها را بخورد یا پرهیز کند؛ سرانجام عنان اختیار از کف بداد و به سراغ دانه‌ها رفت؛ همانطور ما هم دائماً پرهیز می‌کنیم که با چیزی همانیده نشویم، ولی یکدفعه جذب چیزی می‌شویم که ذهنمان نشان داده و گندمِ همانیدگی را می‌خوریم.

چون بخورد آن گندم، اندر فَخ بماند
چند او یاسین و اَلْانعام خواند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۳

فَخ: دام

همینکه پرنده از آن گندم خورد یعنی با چیزی همانیده شد، به دام همانیدگی افتاد. آنگاه شروع به خواندن سوره‌های «یس و انعام» کرد.
« ذکر حق با من‌ذهنی فایده ندارد»

بعدِ درماندن چه افسوس و چه آه؟
پیش از آن بایست این دودِ سیاه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۴

پس از گرفتار شدن، درماندگی در ذهن و افتادن به تلهٔ همانیدگی‌ها آه کشیدن و افسوس خوردن چه فایده‌ای دارد؟ این دود سیاه یعنی
آه حسرت کشیدن باید قبل از گرفتار شدن باشد.

نگهبانان هشیاری، قبل از افتادن انسان‌ها به تله‌ی همانیدگی‌ها، باید انسان‌ها را بیدار کنند؛ ما باید بچه‌هایمان را بیدار کنیم که به طور کامل به تله‌ی این جهان نیفتند بعد از اینکه به تله‌ی همانیدگی‌ها و دردها افتادند و گرفتار شدند، نصیحت کردن، دعا خواندن و مشورت کردن و ... فایده ندارد.

آن زمان که حرص جنبید و هوس
آن زمان می‌گو که ای فریادرس

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۵

قبل از اینکه هوس خوردن دانه هم‌هویت شدگی و حرص رسیدن به آن تو را به دام بیندازد، آن زمان باید از خدا یاری می‌خواستی و می‌گفتی: ای فریادرس به فریاد من برس.

با تشکر فاطمه



خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش پنجم

پاسبانی خُفت و دزد اسباب بُرد
رخت‌ها را زیرِ هر خاکی فشرد

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۲

نگهبانِ هشیاری که مأمور حفاظت از کاروانِ بشریت بود، خوابش بُرد و دزدان آمدند و رختِ زندگی اهلِ کاروان را از طریق همانیدگی‌هایشان دزدیدند و زیر خاکِ همانیدگی‌ها مدفون کردند.

روز شد، بیدار شد آن کاروان
دید رفته رخت و سیم و اُشتران

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۳

روز که شد، اهلِ کاروان بیدار شدند و دیدند اثاث، زَر، نقره و شتران از دست رفته‌اند و دزدان، من‌های ذهنی، دار و ندارشان را بُرده‌اند.

پس بدو گفتند: ای حارسِ بگو
که چه شد این رخت؟ و این اسبابِ کو؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۴

حارس: نگهبان، پاسبان

کاروانیان گفتند: ای نگهبان بگو چه بلایی بر سرِ اموالِ ما آمده است؟ اسبابِ زندگی و هشیاری ما کجاست؟ در سن پنجاه، شصت
سالگی از خود می‌پرسیم: پس حاصلِ زندگی من کجاست؟ تمامِ عمرم به غم، غصه و دعوا گذشته است.

گفت: دزدان آمدند اندر نقاب
رخت‌ها بردند از پیشم شتاب

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۵

سپس نگهبان گفت: دزدان نقابدار که در اینجا نماد همانیدگی‌ها هستند آمدند و با شتاب، زندگی شما را از جلوی چشم من برداشتند و رفتند.

قوم گفتندش که: ای چو تلّ ریگ
پس چه می‌کردی؟ که یی ای مرده ریگ؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۶

تلّ ریگ: کنایه از شخص بی‌عرضه و بی‌خاصیت است.
مرده ریگ: مالی که از مرده باقی مانده باشد، میراث، در اینجا به معنی انسان حقیر.

کاروانیان گفتند: ای بی‌خاصیت، پس تو دیشب چکاره بودی؟ ای حقیر، اصلاً تو چه کاره‌ای؟

گفت: من یک کس بُدم، ایشان گروه
با سلاح و با شجاعت با شکوه

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۷
نگهبان گفت: من یک نفر بودم و آنان گروهی مسلح، شجاع، پر هیبت و ترسناک بودند. اگر در این لحظه نگهبان هشیاری‌ات نیستی؛
یعنی مسئولیتِ کیفیتِ هشیاری‌ات را به عهده نمی‌گیری، فضاگشایی نمی‌کنی و از جنس هشیاری حضور نمی‌شوی، به این دلیل است
که ترس از دست دادنِ همانیدگی‌ها را داری و فکر می‌کنی آن‌ها به تو زندگی می‌دهند.

گفت: اگر در جنگ کم بودت امید
نعره‌یی زنِ کایِ کریمان برجهید

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۸

کاروانیان گفتند: اگر امید نداشتی که در جنگ پیروز شوی؛ لااقل فریادی می‌زدی و می‌گفتی: ای جوانمردان برخیزید.

گفت: آن دمِ کارد بنمودند و تیغ
که خَمْش، ورنه کُشیمت بی‌دریغ

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۹

نگهبان گفت: در آن زمان گروهِ دزدان، خنجر و شمشیر نشانم دادند که خاموش باش و گرنه بی‌هیچ ملاحظه‌ای تو را می‌کشیم.

آن زمان از ترس بستم من دهان
این زمان هیهای و فریاد و فغان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۰

در آن زمان، من از شدّت ترس دهانم را بستم و ساکت شدم. ولی اکنون میتوانم فریاد بزنم و داد و قال راه بیندازم.

آن زمان بست آن دمّم که دمّ زنم
این زمان چندانکه خواهی هی کنم

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۱

در آن لحظه ترس چنان نفسم را بریده بود که حتّی نمی توانستم نفّس بکشم. امّا اکنون هر چه دلتان بخواهد فریاد می زنم.

چونکه عمرت بُرد دیو فاضحه
بی نمک باشد اَعُوذ و فاتحه

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۲

فاضحه: رسوا کننده

ای انسان، وقتی منِ ذهنی رسواکننده، عمرت را در همانیدگی‌ها، موانع ذهنی و دشمن سازی تباه کرده و تو همچنان به خاطر ترس از دست دادنِ همانیدگی‌های مرکزت، آن‌ها را حفظ می‌کنی، پناه بردن به خدا و سوره فاتحه را به زبان خواندن فایده‌ای نداشته و کاری بی‌نمک است. مولانا توصیه می‌کند که نگذار دیوِ من‌ذهنی با همانیدنِ تو با دردها، باورها و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد عمرت را تلف کند.

گرچه باشد بی‌نمک اکنون حنین
هست غفلت بی‌نمک تر ز آن، یقین

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۳

حنین: ناله، مویه

درست است که گفتم وقتی که عمرت را تلف کرده‌ای دیگر خواندن سوره‌های قرآن و از دست شیطان به خدا پناه بردن، بی‌نمک است، ولی یقیناً غفلت کردن از آن هم بی‌نمک تر است. [در هر سن و وضعیتی که هستی رو به خدا کن، تسلیم شو و از او بخواه که به تو کمک کند.]

همچنین هم بی‌نمک می‌نال نیز
که ذلیلان را نظر کن ای عزیز

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۴

همچنین ناله کن اگر چه ناله‌ات بی‌نمک باشد و در آن ناله بگو: ای خداوندِ عزیز انسان‌های خوار و ذلیل را نیز مورد عنایت خود قرار
بده، یعنی اگرچه عمرم را در من‌ذهنی به غفلت سپری کرده‌ام، مرا ببخش و به من نظر کن.

قادری، بی‌گاه باشد یا به گاه
از تو چیزی فوت کی شد ای اله؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۵

خداوندا، چه به موقع باشد و چه بی موقع، تو در همه وقت قادر و توانا هستی، چگونه ممکن است چیزی از تو گم شود؟ ما نیز هشیاری، امتداد خدا و از جنس تو هستیم، بنابراین چیزی از ما گم نمی‌شود؛ اگر با تسلیم و فضاگشایی به تو روی آوریم و دیگر بر گذشته تأسف نخوریم، هرچه قدر هم که دیر شده باشد باز هم تو می‌توانی به ما کمک کنی تا به تو زنده شویم.

شاه لا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ
کی شود از قدرتش مطلوب گم؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۶

شاه، خداوندی که فرموده است: «تأسف مخورید بدانچه در گذشته از شما گم شده است» چگونه ممکن است چیزی را که تو با فضاگشایی طلب می‌کنی در قلمرو قدرتش نباشد و مطلوب، امتداد خدا و هشیاری حضور را در آن در نیابی؟ بنابراین اگر شیطان، من‌ذهنی، به ما حمله کرده و درد کشیدیم و عمر ما تلف شده، ولی ذات ما آسیب ناپذیر است و به اصل ما آسیبی وارد نشده بنابراین می‌توانیم به خدا زنده شویم.

(قرآن کریم، سوره حدید(۵۷)، آیه ۲۳)
«لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.»

«تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر خود ستاینده‌ای را دوست ندارد.»

اگر چیزی را در گذشته گم کردی نباید تأسف بخوری و اگر چیزی به دست آوردی، نباید دچار تکبر بشوی؛ بلکه باید فضا را باز کنی و همینطور بی‌نمک، (گرچه که دیر شده) بنالی تا از قدرتِ او هشیاری در تو رشد کند.

با تشکر جیران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

